

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

در آستانه ماه سوگواری مولایمان حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه و اولاد و اصحاب گرامی اش هستیم. عرض ادب می کنیم خدمت آن بزرگوار به یک زیارت مختصر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«السلامُ عَلَیْكَ یا اَباعَبْدِاللهِ وَ عَلَی الْاَرواحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنائِکَ عَلَیْکَ مِنْنا سَلامُ اللهِ اَبَداً ما بَقِینا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَ لا جَعَلَهُ اللهُ اَخرَ الْعَهْدِ مِنْنا لِزِیارتِکُمْ السَّلامُ عَلَی الْحُسَینِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَینِ وَ عَلَی اَوْلادِ الْحُسَینِ وَ عَلَی اصْحابِ الْحُسَینِ یا لیتنا کنا معهم فنَفوز فوزاً عَظِیماً».

«اللَّهُمَّ اَعِنِ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَخرَ تابِعٍ لَهُ عَلَی ذَلیکَ، اللَّهُمَّ اَعِنِ الْعِصَابَةَ الَّتِی جاهدَتِ الْحُسَینَ، وَ شایَعَتْ وَ بايَعَتْ وَ تابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ اَعِزَّهُمْ جَمِیعاً».

یک داستانی که معمولاً در این سال های اخیر هر سال شاید نقل کردیم. چون دارای سند مسلم و صحیح اعلائی است و تحقق آن مقطوع به هست تذکراً عرض می کنم باز.

آیت الله وحید خراسانی حفظه الله تعالی یک وقتی در درس فرمودند، شاید هم دوبار فرمودند و بعدها هم مثلاً شاید پارسال بود خدمتشان رسیدیم با عده ای از بچه ها و بستگان، من خدمت ایشان عرض کردم که ازدیاداً للایمان به خصوص برای این بچه ها که از شما بشنوند، شما این داستان را تکرار بفرمایید. ایشان هم لطف کردند تکرار کردند یکی از همشیره زاده ها هم ضبط کردند صدای ایشان را.

ایشان فرمودند (قریب به این مضامین) وقتی ما در نجف بودیم (خب ایشان سالیانی نجف مشرف بودند)، شخصی در نجف بود آقای آسید جعفر حسینی شیرازی ظاهراً که از اطرافیان مرحوم آیت الله العظمی آقای آسید عبدالهادی شیرازی بود ایشان، همان بزرگوار که بعد از آیت الله بروجردی دو سالی مرجعیت عامّه تقریباً به ایشان منتقل شد. بعد فوت شدند ایشان. گفتند که این آقای آسید جعفر که از اطرافیان آیت الله آسید عبدالهادی بودند ایشان مبتلا به بیماری چشم

شدند و برای علاج و جراحی آمدند ایران ظاهراً بیمارستان فیروزآبادی که آن موقع‌ها این بیمارستان بیمارستان مهمی بوده دیگر که مرحوم آقای بروجردی هم از بروجرد برای جراحی می‌آیند آن‌جا و بعد می‌آیند قم، ایشان آمدند این‌جا برای جراحی و جراحی موفق نبود و ایشان به رحمت خدا رفتند. آقای آسید عبدالهادی یک مجلس ختمی برای ایشان گرفتند در نجف، من هم شرکت کردم در مجلس ختم و جای نشستیم هم کنار خود آقای آسید عبدالهادی قرار گرفت، آقا فرمودند که؛ آقای آسید عبدالهادی فرمودند ما با این آقا یک داستانی داریم (این آقای که حالا ختم برایش گرفتیم و به رحمت خدا رفته) و آن این است که یک سالی فرموده بود من شب اول محرم خواب دیدم که در یک مجلسی، یک واقعه‌ای حضرت سیدالشهداء سلام‌الله علیه تشریف دارند و در خدمت ایشان هم یک شخصی است که حالا من یادم رفته؛ شاید گفتند آن شخص مثلاً حضرت ابوالفضل بود یا حضرت علی اکبر علیهماالسلام یا حالا شخص دیگر، یک لیستی دست آن شخص بود. حضرت سلام‌الله علیه نام یک نفر را بردند فرمودند این را حذف کن، خط بزن. نام آسید جعفر شیرازی را آوردند گفتند این را ثبت کن در آن لیست، همین خواب را آقای آسید هادی؟؟ دیدند؛ از خواب بیدار شدند، نه! یعنی چه؟! آن را حضرت فرمودند حذف کن این را ثبت کن؟! دیگر خوابم نبرد و منتظر بودم روز بشود و علی الرأس که ایشان مثلاً چه ساعتی می‌آمدند دفتر ما و منزل ما؛ ایشان بیایند بیرسم. خب ایشان فردا شد آمدند که روز اول محرم بود ظاهراً، گفتند دیشب شما مثلاً چه کاری کردید؟ گفت که.... (آسید جعفر) گفت من دیروز عصر که آخر ذی‌الحجه می‌شود مشرف شده بودم حرم، ظاهراً حرم امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه؛ از حرم که آمدم بیرون؛ این فکر به خاطر خطور کرد که ما تا حالا گریه کردیم برای امام حسین علیه السلام ولی کسی را نگریانندیم. بکاء داشتیم، ابکاء نداشتیم. اهل منبر و این‌ها نبودند دیگر، مثلاً خیلی‌ها در نجف رسم‌شان....، خب این توی ذهنم خطور کرد همان‌جا تصمیم گرفتم که بروم یک کتاب مقتل تهیه کنم و از همین شب اول محرم توی خانه خودم برای زن و بچه خودم روضه بخوانم از روی مقتل و این کار را کردم. حالا این آقا این تصمیم را می‌گیرد و این تصمیم را هم عملیاتی می‌کند؛ توی خانه خودش برای زن و بچه خودش. آقای آسید عبدالهادی که اصلاً خبر ندارد از این جریان این رؤیای صادقه را می‌بیند که امام حسین سلام‌الله آن شب فرمودند اسم این آقا را ثبت کن. لابد در لیست ذاکرین و مثلاً این‌ها.... و حالا آن دیگری که فرمودند حذف کن حالا وجه آن چه بوده نمی‌دانم.

خب این خواب و این که رؤیای صادقه است نشان می‌دهد که کسانی که به هر وجهی حالا شواهد و داستان‌ها و این‌ها زیاد است که حالا دیگه فرصت نیست عرض بکنم. بالاخره ما اگر توفیق این‌که حالا مثلاً تبلیغ برویم یا فعلاً به‌خصوص با این شرائط کرونایی که خب احتمال ضرر و فلان و این‌ها پیش قوی است ولی در منزل می‌شود بالاخره، مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی رضوان‌الله علیه هم این رسم را داشتند که خودشان برای غیر از آن روضه‌ای که می‌گرفتند و عام مردم شرکت می‌کردند، خودشان برای خانواده خودشان ذکر مصیبت می‌کردند. پدر ما می‌فرمودند آن اوائل هم که ما آمده بودیم قم ایشان خودشان منبر می‌رفتند و از روی کتاب مقتل می‌خواندند و این مطلب را هم والد نقل می‌کردند از ایشان که در همان یکی از آن منبرهای‌شان فرمودند که من یک سفری کربلا مشرف شده بودم. در همان جوانی‌های‌شان و این‌ها، منزلی که ظاهراً بودم آن میزبان آن منزل گفت که در حفاری‌هایی که حالا منزل خودش بوده یا آن‌جا بوده؛ یک تیر سه‌شعبه آورد که خصوصیت این تیر سه‌شعبه این بود که یک تیر این‌جوری بود، یکی این‌جا یکی این‌جا و سر این هر یکی از این شعب این یک حالت این‌جوری برگشت داشت که معنایش این بود که وقتی این وارد بدن می‌شود بخواهی بیرون بیاوری این پاره می‌کند چون یک حالت این‌چنینی داشت و این توی حفاری‌های آن‌جا مال همان زمان حادثه کربلا ظاهراً بوده. خدا ان شاءالله که همه‌ی ما را جزء عزاداران و سوگواران راستین آل پیامبر به‌خصوص سیدالشهداء علیه السّلام و اولاد گرامی و اصحاب گرامی‌اش قرار بدهد و مشکلات جوامع شیعی در سراسر عالم و این کشور اهل بیت علیهم السّلام را برطرف فرماید و این بیماری فراگیر عالمی را از همه‌ی شیعیان و موالیان، مسلمین، مستضعفین جهان غیر از اعداء اهل‌بیت که ان شاءالله برطرف بفرماید. یعنی ما نسبت به اعداء اهل‌بیت دعا نمی‌کنیم. حالا خدا خودش می‌داند. ولی همه‌ی بشری که مستضعف هستند به‌خصوص مسلمین و شیعیان و موالیان اهل‌بیت به برکت عزّت و ارجی که خدای متعال برای سیدالشهداء ارواحنا فداه دارد به برکت این ایام سوگواری و اظهار ارادت‌هایی که نسبت به آن بزرگوار می‌شود ان شاءالله به جامعه بشری عنایت بفرماید و این بیماری فراگیر را ان شاءالله برطرف کند ان شاءالله.

خب یک تقریری از استصحاب عرض کردیم که تأمل بشود در آن و آن تقریب پنجم بود. که بگوییم قبل از تعذر این وجوب استقلالی که روی این واجب داشت و انبساط پیدا کرده بود خب حالا آن‌هایی که متعذر شد می‌دانیم دیگه حالا روی آن منبسط نیست اما این‌که می‌دانیم روی بقیه منبسط بود؛ حالا استصحاب می‌کنیم. نمی‌دانیم آن وجوبی که پخش

شده بود و بنحو انبساط روی این اجزاء و شرائط قرار گرفته بود الان باقی است یا باقی نیست؟ خب کسی که استصحاب در شبهات حکمیه را اشکال نمی‌کند خب می‌توانست بگوید استصحاب می‌کنم که باقی است. در منتقی از این تقریر این جور جواب داده شده، فرمودند این هم تمام نیست. چرا؟ برای این که این انبساط به تعبیر من تبع آن وجوب استقلالی است که می‌آید. یک چیز دیگری که نیست. همان وجوبی که از مولا صادر می‌شود روی مرکب همان می‌خواهد و منبسط می‌شود. وجوبی که به مرکب می‌خورد منبسط بر اجزاء و شرائط و تار و پود آن عمل می‌شود. آن که ما می‌دانیم به خاطر این که بعض اجزاء متعذر شده دیگه آن وجوب به آن مرکب باقی نخواهد بود. اگر بخواهد یک وجوب منبسطی این‌ها داشته باشند و روی آن‌ها باشد باید یک وجوب دیگری جعل شده باشد که آن هم منبسط بشود روی اجزاء غیرمتعذره و این همان اشکال کلی قسم ثالث را دارد. یعنی ما آن وجوب استقلالی را که به تبع او یک انبساطی بر روی این‌ها بود آن را می‌دانیم که زائل شده، احتمال می‌دهیم مقارناً لاو مثلاً یک وجوب دیگری را شارع روی غیرمتعذرها جعل کرده باشد و این...، فلذا احتمال می‌دهیم پس آن وجوب منبسط که برای هر یک از این‌ها بود این‌ها باقی باشد و این همان اشکال کلی قسم ثالث را دارد.

س: یعنی احتمال ندارد به خاطر تعذر این انبساطش فقط کم بشود؟

ج: نه، همین دیگه، می‌گویند نه، می‌گویند که این چون امر به مرکب می‌شود یا نه؟

س: یعنی ما برای تعذر و آنچه که؟؟ آنچه که متعذر است بر عهده شما نیست. یکی از راه حل‌هایش این است که ایشان فرمود.

ج: نه، الان امر به مرکب می‌تواند بکند یا نه؟

س: بله؟

ج: یک امر هست یا چند امر است؟ یک امر است. امر به مرکب که نمی‌تواند بکند. پس او همان امر واحد هست که خودش را می‌خواهاند روی این‌ها.

س: امر به مرکب منبسط علی شرط؟؟ اجزاء نمی‌تواند

ج: نه، دیگه نمی‌تواند، نه، نه، نه، ببینید؛ چون انبساطش که غیر خودش نیست. همان امر واحده می‌خواهد روی اجزاء و

الان می‌دانیم به مرکب نمی‌تواند، به این مرکب دارای آن ابعاض که نمی‌تواند امر بکند.

س: یعنی انبساطش را حل نمی‌کند.

ج: انحلال نیست ها! چون انحلال نیست هر جزئی یک امر جدا داشته باشد. همان امر واحد، آن امر واحد این جوری است. ممکن است کسی جواب بدهد از منتقی و تقریر را یک مقداری اصلاح بکند به این بیان که شبیه آن آقای آشیخ محمد حسین قدس سره داشتند که آن اجزاء را می‌فرمود اجزاء ملتفت، جزء ملتفت، هر جزئی به غیر التفات به او را شارع جزء قرار داده، این جور می‌گفتند دیگه؛ برای تصویر این که ساهی، غافل چه جور امر باشد این است. حالا به همان شکل ما این جا عرض می‌کنیم. می‌گوییم جزء غیر متعذر، تکبیر غیر متعذر، قرائت غیر متعذر، چی غیر متعذر، غیر متعذر، غیر... این امر می‌آورد روی این مجموعه که هر کدام قید غیر متعذر دارد. چه طور در آن جا که قید ملتفت‌الیه داشت وقتی کسی ملتفت نبود، ساهی بود امر عوض نمی‌شد که، آن اجزاء و ابعاض تشکیل شده از این که این جور چیزهایی را با هم کنار هم گذاشته امر کرده، پس وقتی متعذر شد اصلاً جزء نیست چون جزء بودنش و این که همان امر باید همان امر روی آن باشد باید قید غیر متعذر را داشته باشد کما این که آن جا قید ملتفت‌الیه را باید داشته باشد. اگر این جوری بفرمایند. پس ما می‌گوییم و ظاهراً هم این جوری باشد؛ یعنی ممکن است کسی استظهار هم بکند که این قید را دارد. نه ذات این چه مقدورت باشد چه مقدورت...، تکبیر کذا همین جور، همین جور. بنابراین نفس آن امر می‌دانیم روی این است. الان می‌دانیم این ها که غیر متعذر هستند پس بنابراین این دیگه امر اصلاً از اول هم نگرفته او را، چون با قید این آمده و من هم که الان تعذر دارم نسبت به آن، نسبت به آن تکلیف ندارم چون چیزی که غیر متعذر بر من باشد اصلاً تکلیف نیامده روی آن.

س: حاج آقا؛ تمکن و تعذر قید تکلیف نیست؛ قید فعلیت ...

ج: نه، خب شما...

س: این که قدرت شرط تکلیف است

ج: این که غلط نیست.

س: نه، نه، می‌خواهم این را عرض ...، توی نسیان درست است. توی نسیان شارع می‌واند جزء مصلحت لازم الاستیفاء در خود آن مصلحت التفات من را شرط بکند. اما در شرط قدرت و تعذر؛ قدرت تعذر در نفس مصلحت واقعیه که دخیل نیست.

ج: چرا؟

س: پس امر ذات مصلحت؛ آن امر مرکب است. تماماً و تماماً و اگر یک جزء آن متعذر شد قطعاً این امر به مرکب چون مخترع شرعی است و متعلق شرعی؛ قطعاً آن نیست. آن چیزی که استظهار می‌کنیم از ادله فعلیت احکام بله منوط به شرط قدرت است. فعلیت احکام، اما مصلحت و آن چیزی که در مقام جعل و امر شارع به آن نظر کرده و مطلوب شارع هست و آن را بر ما گفته صلّوا، آن که قطعاً مرکب تامّه است. آن چه که فکر می‌کنم خلط شده این جا این چیزی که شرط فعلیت است با آن چیزی که شرط خود مصلحت است.

ج: نه، ببینید؛ در بحث قدرت گفته شده است که... ما یک قدرت شرعی داریم مثل استطاعت در باب حج که یک چیز خاصی...

س: آن أخذ شده درست! استطاعت أخذ در مصلحت است.

ج: حالا، در قدرت عقلی هم دو جور است. یکی قدرت عقلی که دخالتی در مصلحت و این‌ها ندارد. فلذا آن فقط شرط تکلیف است. یکی نه، قدرت عقلی که دخالت هم دارد. یعنی واقعاً امری که قدرت بر آن نیست ممکن است اصلاً مصلحت هم نداشته باشد.

س: می‌فرمایید ادعای استظهار می‌کنید...

ج: حالا نه...

س: چیزی که استظهار می‌کنند آقایان این نیست؛؟؟ استظهار می‌کنند قبلی است که فرمودید

ج: حالا می‌گوییم این جا، این جا تصویر این جوری می‌کنیم. می‌گوییم اگر ما این جوری بگوییم، بگوییم آن اجزاء غیرمتعذره؛ به خصوص در مثل نماز که داریم که «لا تسقط بحال» و فتوای معروف هم شاید همین است که با عجز بعضی اجزاء نمی‌شود، خب اگر بگوییم این جوری، این جا... و ما همین که احتمال دادیم که به این نحو امر قبلی بوده؛ یعنی این تصویر برای این است که ما یقین سابق خودمان را بگوییم می‌توانیم بگوییم. همان نفس او بتواند باقی باشد. احتمال می‌دهیم نفس او...؛ به خاطر چی؟ به خاطر این که شاید این جوری أخذ شده، ما احتیاج نداریم این جا برای این که اثبات بکنیم. ما می‌دانیم یک امر نفسی روی این بود قبل از تعذر و چون قابل تصویر هست بدون این که استصحابش هم بشود کلی قسم ثالث، پس مشمول اطلاعات ادله استصحاب می‌شود که لا تنقض الیقین بالشک و با این

شکل می‌توانیم بگوییم که استصحاب این‌جا جاری است و مشکلی ندارد لولا آن اشکال عام که بگوییم در شبهات حکمیه استصحاب جاری مثلاً نمی‌شود.

س: اگر شرط فعلیت تکالیف فقط باشد آن موقع....

ج: آن موقع بله اشکال دارد. چرا؟ یعنی اشکال منتقی وارد می‌شود که ایشان می‌فرمایند که چون آن امری که، امر واحدی که به این اجزاء که همه‌اش غیرمتعذر بوده خورده؛ آن نمی‌شود آن امر واحد الان باشد بگوید إفعل هذا با آن جزء‌هایش، و آن انبساطی که قبل ما هستیم مال آن امر بوده که خوابیده بود روی این اجزاء، پس باید یک امر جدیدی روی اجزاء باقیمانده غیرمتعذر باشد تا این‌که این ضمناً این‌ها را بگیرد.

س: این‌ها اگر اثبات بشود که شرط درواقع فقط فعلیت است؛ اثبات بشود.

ج: بله، ولی اگر ما احتمال دادیم. می‌گوییم خب این‌که ما این را که یقین داریم بوده و این قابل بقاء هم هست بدون این‌که کلی قسم ثالث بشود. خب پس بنابراین چه اشکالی دارد به اطلاعات ادله استصحاب تمسک کنیم و بگوییم هست؟ این تتمه‌ای راجع به مسئله استصحاب.

و اما دلیل دومی که اصحاب به آن استدلال فرمودند برای این‌که بگویند....

س: شما در آخر پذیرفتید؟

ج: بله؟

س: در آخر با توجه به این‌که مبانی‌تان با آقای خوئی یکی نیست در استصحاب در احکام کلی.

ج: بله، حسب ظاهر می‌شود.

س: کدام؟؟

ج: همین اخیر پنجم، همین.

س: یعنی پنجم دیگه شرط جُلّ اجزاء و این‌ها هم ندارید. این تقریر را بخواهید بکنید با احتمال هم مبرر این استصحاب را... صرف احتمال شرط...

ج: این مثل اسم صلاة دیگه، باید باقی باشد.

س: جان؟

ج: صلاة باید، صلاة باید .... یعنی مثلاً حالا من فقط می‌توانم تکبیر بگویم من حیث؛ هیچی دیگه، من می‌دانم قطعاً این صلاة نیست. اسم صلاة....

س: تا دیروز مشکله‌ای که آقای؛ همین صاحب منتقی توی بحث چیز می‌کرد را قبول کردید در متعلق احکام حداقل یا چیه؟ توی ... فرمودید در دروس این جور فرمودند که حداقل احراز وحدت نمی‌شود. این اشکال را پذیرفتید. این اشکال را پذیرفتید به حرف آقای خوئی که حداقل لابد از این که احراز وحدت نمی‌شود به خاطر این که متعلق خود شارع «العرف یتبع حکم الشارع» و حکم شارع رفته روی مرکب؛ الان دیگر نمی‌گوید باقی، حداقل احراز نمی‌کند. دیروز این اشکال را تقریباً پذیرفتید جواب ندادید. اما به این که الان که انبساط باشد، هر جا که در صدق مسما بشود می‌پذیریم استصحاب را.

ج: آره، ظاهراً، حالا باید، فعلاً اشکالی به ذهن نمی‌آید. حالا تأمل کنیم شاید ... فعلاً این اشکال منتقی را می‌شود این جوری دفع کرد.

و اما دلیل دومی که به آن استدلال شده برای این که اجزاء و شرائط غیرممتزعه وجوب دارد و باید اِتیان بشود تمسک به قاعده میسور هست و مستند قاعده میسور سه تا روایت است. که این سه روایت را الان بخوانیم که قهراً بحث طولانی هم دارد حالا بخشی از آن را ...

روایت اولی؛ ایشان می‌فرمایند: «ما رواه ابوهریره المرویه بطرق العامّه قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (البته این صلی الله و آله و سلم) آن به مذهب خودمان گفتیم. و الا ما بخواهیم حفظ امانت کنیم که آن‌ها چه جوری نقل کردند شاید آله نداشته باشد. که این جا هم مثل این که (حالا چشم من درست نمی‌بیند چون ریز است) نمی‌دانم آله دارد یا نه «فقال ایها الناس قد فرض الله علیکم الحجّ فحجّوا (یا) فحجّوا. فقال رجل اکل عامٍ یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! فسکت صلی الله علیه و آله و سلم، حتی قالها ثلاثاً». یعنی آن مرد باز تکرار کرد همین سؤالش را سه بار «فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لو قلت نعم لوجب و لما استطعتم. ثم قال صلی الله علیه و آله و سلم: ذرونی ما ترککم، فانما هلك من کان قبلکم بکثرة سؤالهم و اختلافهم علی انبیائهم. فاذا امرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم و اذا نهیتکم عن شیء فدعوه». این روایت اول که «فاذا امرتکم بشیء فأتوا» از آن شیء که مورد امر واقع شده و مأمور به بوده؛ مقداری که....



س: تبعیض است.

ج: مقداری که... «ما» مای موصوله است و «منه» هم «من» آن تبعیض است. از آن که امر به شما کردم آن مقداری که استطاعت بر آن دارید از اجزاء و شرائط؛ آن ها را بیاورید. آن مقداری که استطاعت داشتید. استظهار شده؛ مستدل استظهار می کند معنای این جمله این است و لذا است که این را از ادله قاعده میسور قرار داده. بعد محقق خوئی فرموده که «و زاد فی الکفایه» آقای آخوند در کفایه «زاد لکفرتم بعد قوله لما استطعتم و لم اجده حسب ما راجعت الکتب الحاویه لهذا الروایه» که دارد «و لما استطعتم»، بعدش فرموده که آن وقت «لکفرتم»؛ یعنی انجام نمی دهید، با این که من امر کردم انجام نمی دهید آن وقت باعث کفر شما هم می شود.

در کتب خاصه دو جور این روایت نقل شده، یعنی یکی با همین صدر، به همین شکل، آن هایی که ما دیدیم همه اش «لکفرتم» دارد. یکی هم عوالی اللثالی که مرحوم شیخ فرموده این سه تا روایت را در عوالی اللثالی است. خود ایشان هم بعداً می فرمایند که اصحاب از کتب عوالی اللثالی نقل کردند. اصلاً در عوالی اللثالی؛ حالا این جایی آدرس داده بودند و بنده مراجعه کردم اصلاً صدرش را ندارد. جلد ۴، صفحه ۵۸، این جوری است. «إذا أمرتم بأمر فأتوا منه ما استطعتم» این دلالتش باز بهتر از این می شود. «إذا أمرتم بأمر فأتوا» از آن امر به مقداری که استطاعت دارید، به مقداری که می توانید.

و اما فعلاً أقدم کتبی که از خاصه این روایت را با همین مقدمه و با همین جهات نقل کردند و متأخرین هم از آن کتاب نقل کردند مجمع البیان مرحوم طبرسی قدس سره هست که خب ایشان از اعلام قرن سادس است دیگه، شاید اواخر قرن پنجم و قرن سادس. در ذیل آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ» (مائده/۱۰۱) در آن جا در وجه نزول این آیه شریفه اول یک وجهی را ذکر می کنند، بعد می فرمایند «و قيل كان قومٌ يسألون رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم استهزاءً مرةً وامتحاناً مرةً فيقول له بعضهم من أبي و يقولوا الآخر أين أبي و يقول الآخر إذا ذلت ناقتة أين ناقتي فانزل الله عز و جل هذه الآية که لا تسألوا عن أشياء أن تبدلکم تسؤکم عن ابن عباس»، این از ابن عباس نقل شده که وجه نزول این است. «و قيل خطب رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مُحْصَنٍ (با صاد، حالا و ضبطش هم با عکاشه است عکاشه است؟ این هایش را نمی دانم). «و قيل سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكٍ» آن کسی که بلند شده و سؤال کرده بعضی ها گفتند او بوده و بعضی هایش گفتند او بوده «فَقَالَ: أ فَي كُلِّ عَامٍ

يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ ص فَأَعْرَضَ عَنْهُ حَتَّى عَادَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَيْحَكَ وَمَا يُؤْمِنُكَ أَنْ أَقُولَ نَعَمْ وَاللَّهِ لَوْ قُلْتُ نَعَمْ لَوَجِبَتْ وَلَوْ وَجِبَتْ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَلَوْ تَرَكْتُمْ لَكَفَرْتُمْ فَأَتْرُكُونِي كَمَا تَرَكْتُمْ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سُؤَالِهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاجْتَنِبُوهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ». ناقل این خطبه با این مطالب امیرالمؤمنین و ابوامامه باهلی است در مجمع البیان. پس روای؛ ابوهریره هم نیست. راوی مباشر، راوی مباشر...؛ خب این روایت اول.

روایت دوم؛ آن زمان‌ها این ابزار چیز که نبوده؛ حالا ایشان هم تتبع کامل فرموده، لابد حالا مثلاً به یکی چندتا کتاب دم دستی مراجعه فرموده بوده.

روایت دوم این هست که «هی المرسله المحکی من کتاب الغوالی ایضا من امیرالمؤمنین علیه السلام آنه قال ما لا یدرک کله لا یتربک کله» عملی که همه‌اش را نمی‌شود انجام داد، کلی که همه‌ی آن کل و اجزاء و ابعاض آن را نمی‌شود انجام داد «لا یتربک کله» همه‌اش ترک نمی‌شود. آن مقداری که می‌شود باید انجام داد. این هم عن امیرالمؤمنین آنه قال. حدیث سوم؛ «هی المرسله المنقولہ عن کتاب الغوالی ایضاً عن امیرالمؤمنین علیه السلام آنه قال: المیسور لا یسقط بالمعسور». آن مقداری که میسور است به واسطه آن بخشی که معسور است و متعذر است ساقط نمی‌شود. این سه تا روایت.

بعد شروع می‌کنند یکی یکی این روایات را مورد بررسی سندی و دلالتی قرار دادن؛ این روایتی که خواندم؛ روایت اول، این‌جا من نوشتم مرآت العقول هم جلد ۲۶، صفحه ۱۲۰ همین‌جور نقل کرده؛ یعنی آن لکفرتم هم دارد و همان را از مجمع نقل کرده. (یعنی یادم نیست از مجمع نقل کرده یا خودش نقل کرده). بحارالانوار جلد ۲۲، صفحه ۳۱ هم که از مجمع نقل کرده به همین شکل؛ یعنی این کتاب‌های باز مثل بحار و مرآت هم حالا چه جور بوده که آن موقع محقق خوئی رضوان الله علیه مراجعه فرموده بوده چه جور بوده که...؟ شاید به کتب عامه فقط اقتصار کرده بوده مثلاً، نمی‌دانم چه جور بوده.

خب راجع به روایت اولی ایشان سه تا اشکال دارد.

یک: ضعف سند؛ دو: تردد متن بین مایصح الاستدلال و ما لایصح الاستدلال؛ سه: ضعف دلالت.

اما از نظر سند می‌فرمایند که خبر این مرسل است. یعنی از ناقلین تا (حالا به نقل ایشان) ابوهریره، چه اشخاصی این‌ها واسطه هستند نمی‌دانیم. حالا ولو ابوهریره هم آدم ثقه‌ای باشد. یا حالا تکمیل کنیم بیان ایشان را به این‌که ولو اگر به نقل مجمع البیان هم بخواهیم...، مجمع البیان هم که خودش اسناد جزمی نداده بود. و قیل؛ اگر اسناد جزمی داده بود ما می‌گفتیم، تصحیح می‌کردیم سند را، برای خاطر همین هم من رفتم مجمع البیان را نگاه کردم بینم نقل او چه جوری است. مال قرن ششم و پنجم و این‌ها آدم‌هایی هستند که بیانی که می‌گفتیم برای مرسلات جزمی، ولی ایشان هم می‌گوید «قیل عن امیرالمؤمنین» و فلان کس، بالاخره پس بنابراین سند هم ایشان ذکر نکرده و ارسال دارد. مرسل است. این یک مطلب.

بعد پس یکی به خاطر ارسال است. دو: می‌فرمایند که راوی این از آن مرسلاتی است که خیلی خراب است. چون راوی‌اش هم ابو هریره و حالا ابو هریره هم که روشن است و مرحوم می‌فرمایند از شرف‌الدین رضوان‌الله علیه اثبات فرموده. کتابی دارد آسید شرف‌الدین راجع به همان صاحب کتاب معروف آسید شرف‌الدین که نامه‌هایی است که ایشان با چیز نوشته و چاپ شده و چی؟

س:؟؟؟

ج: مراجعات بله.

ایشان «و قد تصدّی لإثبات كونه متعمداً فی الكذب علی الرسول صلی الله علیه و آله و سلّم سماحة السید شرف الدین العاملی رحمه الله». خبر راوی هم که این است.

دو: یشتدّ در ضعف، این‌که می‌فرمایند اصلاً این روایت «غیر موجوده فی کتب متقدم الاصحاب و إنما رواها المتأخرون نقلاً عن محکی کتاب غوالی اللثالی» تازه نه از عوالی اللثالی «عن محکی کتاب غوالی اللثالی» یک عده از آن کتاب تازه نقل می‌کنند، خود این‌ها هم از آن نقل نکردند از خود. کتاب غوالی اللثالی هم کتاب موثق به‌ای نیست «و الكتاب المذكور ایضاً لیس موثقاً به» نه این‌که خودش را نمی‌گوییم ولی کتابش موثق به نیست، چرا؟ چون بنایش بر این بوده که اصل سند را نقل کند در این‌جا، خبر یک آدم ثقه‌ی معتمدی اما یک کتابی می‌نویسند آن‌جا می‌گوید من بنایم بر این نیست مثل مرحوم مجلسی قدس سره. مجلسی که در غایت وثاقت و امانت است ولی خودش توی بحار فرموده من برای این‌که این‌که این روایت از بین نرود بنایم بر این نیست که روایت صحیحه و موثق را نقل کند. برای این‌که این‌ها

از بین نرود همه را جمع کرده و چیز دیگری هم که در نظرش بوده این است که خب گاهی تواتر اجماعی درست می‌شود، تواتر معنوی درست می‌شود. «و قد تصدی للقدح علیه من لیس من عادته القطع فی کتب الاخبار کصاحب الحدائق رحمه الله». خب پس این مرسل است آن هم مرسلی که مرسل آن حالا که مرسل الیه آن ابو هریره هست و این آقا کسی است که تعمد بر کذب به رسول خدا هم ثابت شده که داشته، متقدمین اصحاب هم که نقل نکردند، متأخرین از محکمی قوانین هم که قوانین هم خودش کتاب معتبری نیست. خب با آن چیزی که از مجمع خواندیم روشن است که خب این مضعّاتی که حالا آوردند این‌ها مال عدم مراجعه بوده و عدم وقوف به این مطلب بوده و الا راوی که امیرالمؤمنین و کسی دیگر است اصلاً نگفته ابو هریره است، بله توی کتب عامه شاید از ابو هریره هم نقل کردند، آن وقت این‌جا از جاهایی می‌شود که تعاضد اتفاقاً می‌کند که نقل سند دیگری که از امیرالمؤمنین هست و از آن شخص دیگر هست حالا آن هم حرفش این‌جا و این‌که متقدمین اصحاب نقل نکردند خب چرا، طبرسی رضوان الله علیه که از متقدمین کی مقصودتان هست؟ در این طبقات به این‌ها می‌گوییم متقدمین دیگر، قرن پنج و شش و این‌ها را متقدمین اصحاب، خود شیخ مال قرن پنجم هست دیگر شیخ طوسی، شیخ مفید مال قرن پنجم هست مثلاً. خب نقل کردند این‌ها و از کتاب غوالی اللثالی این نه، اصلاً این متن توی کتاب غوالی اللثالی نیست به این شکل، دیروز خواندم دیگر کتاب غوالی اللثالی اصلاً این صدر را ندارد، آن قسمت آن هم فرق می‌کند با این چیزی که این‌جا ذکر شده. اما در عین حال این ضعف سند بله این درست است، البته ما بالاخره سندی تا مولا امیرالمؤمنین سلام الله علیه برای‌مان نقل نشده که ایشان به سندی دارد از امیرالمؤمنین دارد نقل می‌کند این درست است.

خب قد یجاب از این مشکله هم وحید بهبهانی قدس سره جواب دادند هم شیخ اعظم. وحید بهبهانی فرموده است که: «و الروایات» هر سه‌تای آن را می‌گوید، هر سه‌تای این روایت «و الروایات معتبره عند الاصحاب یستدلون بها فی مواضع لا تحصی»، این را وحید بهبهانی در حاشیه‌ی وافیه صفحه‌ی دویست و هفتاد و سه فرموده. شیخ انصاری هم در فرائد، در رسائل فرموده «المرویات» بعد از این‌که سه‌تا روایت را ذکر می‌کند می‌فرماید «المرویات فی عوالی اللثالی و ضعف اسنادها مجبوراً باشتهار التمسک بها بین الاصحاب فی ابواب العبادات کما لا یخفی علی المتدبر». محقق خوئی قدس سره کأن ناظر به این فرمایشات اصحاب هم نقل نکردند که. فرموده که با جبر سند هم نمی‌توانید تصحیح کنید «و اما دعوی انجبارها بعمل الأصحاب فمدفوعة».

اولاً می‌فرمایند که صغرای این مسأله که اصحاب به این روایات تمسک کردند ثابت نیست، برای این که ما در غیر باب صلاة ندیدیم که به این مطلب این فتوا را بدهند. مثلاً یک کسی مقداری از حج را نمی‌تواند انجام بدهد، کجا گفتند باید واجب است برایش؟ یا کسی نصف روز روزه را می‌تواند بگیرد، هم‌اش را نمی‌تواند، کی گفته باید پس مقداری که می‌تواند بیاورد؟ و همین‌طور واجبات دیگر، فقط در باب صلاة است که گفته. توی باب صلاة هم استناد به این روایت معلوم نیست، از دلیل این که مسلم است که صلاة لا یتْرک بحال نتوانستند و جبر به عمل مشهور در جایی است که ثابت بشود استناد این‌ها و این استناد روشن نیست. «بعد ثبوت استناد الأصحاب إليها فی مقام العمل و مجرد و موافقة فتوی الأصحاب لخبیر ضعیف لا یوجب الانحبار ما لم یثبت استنادهم علیه». تطابق که فایده ندارد، باید به استناد آن این حرف را زد، نه و الا فتوای‌شان مطابق آن درآمده ولی به یک چیز دیگر استناد کرده «و لم یعلم من الأصحاب العمل بقاعدة المیسور إلّا فی الصلاة و فیها دلیل خاص دلّ علی عدم جواز ترکها بحال فلم یعلم استنادهم علی الروایة المذكورة». یاد می‌آید یک شبی روضه بود منزل آقای مشکات اصفهانی در همین قم، مرحوم استاد آقا حاج شیخ جواد تبریزی قدس سره شرکت کردند در آن، من هم کنارشان نشسته بودم. آن‌جا بعد از روضه حالا بحث‌های همین مسأله و.... ایشان فرمودند بله قاعده‌ی میسور در صلاة مثل این که علماء به آن عمل کردند یعنی ایشان مثلاً اطمینان داشت که در نسبت به صلاة، ولی آقای خوئی می‌فرمودند نه ما اصلاً صلاة را هم قبول نداریم....

س: نه قاعده‌ی میسور با روایت ابو هریره که این‌جا هست دوتا هست حاج آقا ....

ج: نه همین دیگر همین‌ها ...

س: ???

ج: نه، بله بله حالا عرض می‌کنم عبارت ایشان جوری بود که کأنّ ....

س: ???

ج: نه که نسبت به صلاة مثل این که این ...

س: یعنی روایت ...

ج: بله من آن‌جا این جوری استفاده کرده، حالا شما که نبودی عبارتش را که ...

س: ??? خود روایت را نقل می‌کند ??? قاعده‌ی میسور ...

ج: نه قاعده‌ی میسور یعنی نه ...

س: آقا قاعده‌ی میسور یعنی روایت؟

ج: بله.

س: سه تا مستند هم؟؟؟ آورده قاعده‌ی میسور.

س: نه ایشان این طور فرموده.

ج: بعد به خدمت شما عرض شود که جواب دومی که می‌دهند از راه این که کبری را ما قبول نداریم وقتی روایتی ضعیف باشد ولو ثابت هم باشد که اصحاب استندوا الیه ولی ما جبر را قبول نداریم کما این که کسر را قبول نداریم جبر را هم قبول نداریم. «وَأَنَّ مَجْرَدَ عَمَلِ الْأَصْحَابِ لَا يُوْجِبُ الْإِنْجِبَارَ بَعْدَ كَوْنِ الْخَبَرِ فِي نَفْسِهِ ضَعِيفًا غَيْرَ دَاخِلٍ فِي مَوْضِعِ الْحُجَّةِ». شارع گفته خبر ثقة حجت است عمل اصحاب که ثقه‌اش نمی‌کند. ممکن است این‌ها به خاطر قرائن بوده، قرائن را هم ما چه می‌دانیم شاید اشتباه کرده.

خب حالا این دیگر بحث کبروی‌اش که مال جای خودش است در اصول، اشکال دوم ایشان هم این هست. خب نتیجه این شد که انصافش هم این است که ما نمی‌توانیم ثابت کنیم که عمل اصحاب استناد کردند به این روایات، این هم این اشکال اول ایشان.

اشکال دوم ایشان چی بود؟ بخوانم یا نخوانم؟ اشکال دوم ایشان تردد متن است، بین ما یصح الاستدلال و ما لا یصح الاستدلال. می‌فرمایند که این روایت در صحیح نسائی که از عامه هست صحیح نسائی، «مروی بوجه آخر» که «مروی بوجه آخر لا یدل علی المقام أصلاً، و هو قوله صلی الله علیه وآله فإذا أمرتکم بشئ فخذوا به ما استطعتم»..

س: این دیگر استطاعت انسان در اصل ...

ج: می‌فرمایند که طبق این نقل «وإذا نهیتکم عن شئ فاجتنبوه» طبق این نقل این «ما» حتماً مای زمانیه است «فخذوا إذا أمرتکم بشئ» فخذوا به آن شیء مادامی که تا زمانی که یا در زمانی که استطاعت و قدرت داری، پس دلالت می‌کند به این که تکالیف مشروط به قدرت است. این ربطی به بحث ما ندارد. ما می‌خواهیم بگوییم در زمانی که بعضی تار و پود عملی غیر مقدور شد آن مقدورهایش آیا امر دارد یا ندارد؟ پس بنابراین این اجنبی از مقام می‌شود.

خب بعد می‌فرمایند که اگر شما اشکال کنید به ما، بگویید که آن متنی که مجبور به عمل اصحاب است این نیست، آن متن است؛ چون این اشکال تردد متن بعد از صرف نظر از اشکال قبل بود که ما بپذیریم سند درست است و عمل جابر عمل اصل است، می‌گوییم متن مردد است. خب جواب این است که متن مردد بین چیزی است که مجبور به عمل اصحاب است و چیزی که مرسل است و مجبور نیست به عمل اصحاب، حجت نیست این‌جا، باید به آن اخذ بکند. از این جواب می‌دهند، می‌گویند در خاصه هم این متن دو جور نقل شده، این حرف که بگویید که «و توهّم انّ اختلاف الطریقین لا یضر بالاستدلال بعد کون احدهما منجبراً بالشهره عند الاصحاب دون الاخر» این توهّم مدفوع «بأنّ الروایة کما نقلت فی کتب العامة بوجهین» یکی آن که اول خواندیم یکی هم این که در صحیح نسائی بود «کذلک نقلت فی کتب الخاصة أيضاً بوجهین» البته نه بوجهی که کتب عامه دو جور است «فإنّ الموجود فی باب صلاة العراء من البحار فأتوا به ما استطعتم» نه «منه» که شما «من» تبعیض بگیرید، یعنی همانی که امر کردم تا وقتی قدرت دارید بیارید «فأتوا به ما استطعتم فلا وجه لدعوی انجبار أحد الطریقین، فالمنجبر علی تقدیر التسليم انما هو إحدى الروایتین اجمالاً، فلا یصح الاستدلال بخصوص إحداهما مع عدم ثبوت انجبارها».

س: مگر جبرش در قاعده‌ی میسور نبود؟

ج: بله؟

س: اگر جبرش توی قاعده‌ی میسور بود پس معلوم می‌شد که این یکی را عمل کردند به آن، با غض نظر از بقیه‌ی اشکالات اگر جبرش به این واسطه بود که در باب صلات و امثال این‌ها عمل کردن در قاعده‌ی میسور دیگر خب این نقل تقویت می‌شود نه آن نقلی که بهی است.

ج: بله ظاهراً اشکال وارد باشد به ایشان.

ببینید ما می‌گوییم اشکال چی بود؟ ما باید ببینیم که شما آن‌که آن طریقی که مورد استناد اصحاب واقع شده ببینیم کدام است؟ حالا توی عامه دو جور نقل شده، توی خاصه هم دو جور نقل شده، یکی‌اش آن است که یصح الاستدلال به، یکی باء دارد و خب باز عمل اصحاب طبق آن بوده و الا این‌که روشن است اصحاب یعنی بگوییم این قدر خطا کردند همه‌ی اصحاب که یک چیزی که اصلاً اجنبی است و دلالت ندارد که بگوییم نمی‌دانیم به این استناد کرده، چون ایشان می‌خواهد بفرماید ما نمی‌دانیم به کدام استناد کرده؟

س: ولی به باء که برمی گردیم خیلی بعید است استدلال ...

ج: نمی دانیم به این استناد کردند یا به آن استناد کردند؟ که ما این را صحیح الاستدلال نمی دانیم؟ آن را می دانیم؟ پس نمی دانیم آن که ما صحیح الاستدلال می دانیم آن ها به آن استدلال کردند یا نکردند؟ خب این جواب این است که اولاً آن هایی که توی کتاب ها نقل کردند، آن هایی که ما می بینیم و به آن استدلال کردند که با منه نقل کردند ...

س: حاج آقا شاید مراد ایشان این باشد ایشان می خواهد با جبر عمل اصحاب بیاید صدور را اثبات بکند، وقتی که به آن هایی که، و آن هایی هم که همه عمل کردند از باب دلالت؟؟؟ این درست است. اما حالا که صادر می شود وقتی یک مورد را دو نقل داریم اصلش ثابت می شود، نقل مال قضیه ی واحده است، دوتا نقل که دوجور داریم مال یک قضیه ی واحده است، این قضیه ی واحده اصل صدورش واسطه ی عمل اصحاب ثابت می شود اما بقیه اش که اجتهادشان هست. می ماند چی؟ می ماند اختلاف نسخ، اختلاف نسخ می شود عین این که یک روایتی را فرض بفرمایید روایت درست است صحیح است دوتا نسخه داریم، دوتا نسخه یکی یصح الاستناد به، یعنی یصح ...

ج: نه اختلاف نسخ نیست، ایشان این را نمی گوید ...

س: این جا چون وحدت واقع دارد ایشان با عمل ...

ج: نه

س:؟؟؟ اصل صدور را ثابت می کند بعد می گوید

ج: نه اختلاف نسخه این جا نیست. آن کلام حضرت را این جور نقل می کند «نسائی» ...

س: برای یک واقعه مگر نبود؟

ج: نه درست است همان یک؟؟؟ نه این که اختلاف نسخه به آن نمی گویند که. اختلاف نسخه به این، ببینید ...

س:؟؟؟

ج: اختلاف نسخه یعنی این که شما کتاب کافی حتماً یک جور نوشته شده، مستنسخین می آیند مختلف ...

س: نسخ یعنی متعدد ...

ج: آهان کافی است و معلوم است که آن جا یک جور است. اما این جا پیامبر(ص) مطلبی فرمودند نقل اختلاف در نقل

دارند که آن ...



س: اختلاف نقل، باز هم فرق نمی‌کند ...

ج: آهان خب حالا اختلاف در نقل، حالا ایشان می‌فرمایند که پس ما یک ناقل یک طریق داریم آن جوری دارد برای ما نقل می‌کند، یک طریق داریم این جوری برای ما نقل می‌کند که لا یصح استدلال به، یک طریق دارد آن جوری نقل می‌کند یصح الاستدلال، یک طریق دارد این جوری نقل لا یصح الاستدلال. عمل اصحاب ما نمی‌دانیم طبق کدامش هست، فلذا فرموده: «فالمنجبر علی تقدیر التسلیم» که کبری و استناد و این‌ها همه را بپذیریم «انما إحدى الروایتین اجمالاً» علم اجمالی داریم که یکی از این دوتا منجبر است، اما این کدام است؟ نمی‌دانیم، آیا آن است که یصح الاستدلال به منجبر است یا نه؟ بله می‌دانیم یکی از این دوتا منجبر است. این‌جا دوتا مطلب هست، یکی این‌که اولاً این علم اجمالی هم باید بگویید پیدا نمی‌شود چون شاید بعضی اصحاب، شما وقتی احتمال می‌دهید شاید اصلاً همه به این فتوا به آن، خب شاید بعضی به آن بعضی به این ....

س: کل جبر از بین می‌رود ...

ج: اصلاً جبر .... استناد پس مشهور معلوم نیست، مشهور شاید دو طایفه هستند ...

س: پس جبر از بین می‌رود کلاً ...

ج: اصلاً صغری نمی‌شود. دو: این‌که ما بگوییم اگر صغرای آن معلوم شد این اصحاب همه به آن متنی که اصلاً دلالت ندارد و اجنبی است و واضح است استناد کردند، خب روشن است به آن استناد کردند و شاهدش این است که مستدلینی که کلمات‌شان به دست ما رسیده منته نقل کردند.

س: این‌که قطعی است، اصلاً به؟؟ تبریزی استشهاد کردند دیگر ...

ج: پس بنابراین ایشان که می‌فرمایند اشکال متنی ما داریم که مردد است و این بیاناتی که این‌جا نقل شده حالا شاید مقرر ...

س: سید مرتضی و علامه حلی هم دارند ...

ج: بله؟

س: سید مرتضی، علامه حلی هر دو دارند این را ..

ج: سید مرتضی کجا نقل کرده؟

س: توی؟؟

ج: خیلی خوب است آن هم. در الرسائل؟

س: آره الرسائل، علامه که دارد در نهایت ....

ج: حالا علامه که متأخر است اما سید مرتضی مهم است ...

س: سید مرتضی هم دارد

ج: چه جور نقل کرده بیاورید؟

س: منه نقل کرده ...

ج: نه سندش را چه جور نقل کرده؟

س: سند نقل نمی کند؟؟؟ سند نمی آورد ...

ج: قال(ص) خیلی عالی است ...

س: علامه دارد ....

ج: و قال(ص) اذا امرتکم بشيء فأتوا منه ما استطعتم ...

س: ندیده اینها را ظاهراً.

ج: خب ایشان که استناد جزمی دارد می دهد ...

س: سندش درست می گوید ...

ج: بعدش فلذا ببینید «و روی أنه صَلَّى الله عليه و آله قال لفاطمة عليها السلام حين أخدمها غلاماً» حضرت پیامبر یک

غلامی را برای حضرت قرار داد فرمود به ایشان «لا تكلفيه ما لا يطيق» کارهایی که طاقتش را ندارد دستور نده به او

که انجام بدهد، حالا آن را به عنوان «روی» نقل کرده، قبلش قال(ص)، یعنی حواش هست آنجایی که جزم ندارد و

خودش روایت نمی کند می گوید «روی»، آنجایی که خودش برایش ثابت است می گوید قال(ص)، یعنی راوی می شود

آنجا خود سید مرتضی، و ليس لأحد التشكيك فيما يرويه ثقاتنا.

## درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۵/۱۸

موضوع: احتیاط

خب پس این هم خوب شد که ما، خدا رحمت کند شیخنا الاستاد آقای حاج کاظم می فرمود با آمدن این ها فحص بدون مراجعه به این ها کامل نیست دیگر. فحص و یأسی که، و حاج آقا بزرگ نقل کردند که آقای آخوند بعد از این که مستدرک نوشته شد توی جلسه ی استفتاء علاوه بر وسائل می فرمودند مستدرک را هم بیاورید و الا فحص کامل نیست.

س: ???

ج: بله؟

س: ???

ج: من ولی امروز همین چیز را زدم، سیصد و پنجاه و خرده ای هم مورد بود ولی مال سید مرتضی می خواستم ببینیم آن ها هم نقل کردند یا نه، نیامد، شما چه واژه ای را زدید؟

س: همین کلمه را زدم

ج: کلمه ی؟

س: فأتوا منه ...

ج: آهان فأتوا منه، من، ما استطعتم را زدم. خب ممنون!

و اما جواب سومی که ظرف دلالتی باشد حاصل آن را عرض کنیم دیگر حالا، ایشان می فرماید این سه احتمال در آن هست، «فأتوا منه ما استطعتم» که ما استطعتم مفعول فأتوا هست، منه متعلق به ما استطعتم، یعنی فأتوا، چی را فأتوا؟ ما استطعتم منه، اذا امرتکم بشیء، اگر یک وقتی به یک کاری امر کردم فأتوا ما استطعتم از آن را، هر مقداری از آن را که استطاعت دارید بیاورید و ما هم مای موصوله هست، هر مقدار ...

س: کما این که با سائل این جور درمی آید، طرف گفت ا فی کل عام؟ کل حج را انجام بدهم؟ کامل حج را هر سال انجام بدهم؟ گفت ...

ج: حالا ایشان هم برعکس فرمایش شما می گویند.

خب این یک احتمال، این احتمال به درد استدلال ما می خورد، ولی می گویند به قرینه سؤال سائل ...

س: چون در مورد تغییر در اجزاء نیست.

ج: نیست.

حالا ببخشید من قبل از این که به این منتقل بشوم یک نکته‌ای می‌خواستم بگویم راجع به آن قبلی که یادمان نرود حالا این. یکی دیگر از چیزهایی که ممکن است کسی بگوید این روایت اشکال می‌کند آن خطبه را در سند یعنی در صدورش، این که مشتمل به یک امری است که خلاف ضرورت شاید باشد ...

س: ??? که سؤال می‌کنید است ...

ج: چون هَلّا تعلّمْتُ خب چکار بکند بیچاره؟ مگر نباید برود سؤال بکند؟ خب احتمال تکلیف می‌دهد دیگر. فحص نباید بکند؟

س: منتها به تفکیک حجیت باید ??? حل کرد اشکال به ذهن مان رسید ??? خلاف روایات متعددی که روات از امام سؤال می‌کنند و این‌ها، ولی خب تفکیک در حجیت ...

ج: مگر این که این جور بگوییم، بگوییم که در زمانی که یک کسی تکلیف دارد، معصوم تکلیف دارد احکام را بگوید و او تأخیر در بیان نمی‌کند توی تکلیفش هست، این جا وجهی برای سؤال نیست، چون اگر نگفت معلوم می‌شود الان وظیفه‌ی ما نیست. او هَلّا تعلّمْتَ مال کجاست؟ مال این که چنین قرینه‌ای وجود ندارد. اما جایی که پیغمبر اکرم الان دارد می‌فرماید الان در مقام بیان است الان دارد وظایف را می‌خواهد روشن بکند و بار اول هم که سؤال کردی دیگر حضرت چیزی نفرمود، این جا این جور جواب بدهیم ...

س: اما این جا ...

ج: آهان، که پس کسی به این روایت بگوید که خب یعنی چی؟ یعنی پس ما الان خانه نشینیم بیاید سؤال بکنیم، خب چه لزومی دارد برویم رساله نگاه کنیم؟ چه لزومی دارد برویم از مراجع بپرسیم؟

س: ???

ج: بله؟

س: این غیر از حال روات است، چون آن‌ها در اثر ظلم ظالمین آن وظیفه‌ی کامل‌شان ...

ج: هان نه آن جا چنین قرینه‌ای نبود که امام الان در مقام بیان است، آن نمی‌دانست، اما زمانی که این چنین باشد و ...

س: زمان خود پیامبر ...

ج: و پیامبر این جور بوده

آن زمان بیان نفرمود، به خصوص این که ظاهراً این طور که نقل می کنند در حجة الوداع هم بوده یعنی تا آن وقت هم نفرموده بود که هر سال و عمل حضرت هم چون روشن هست، هر سال هم که خودشان نمی رفتند دیگر، هر سال چه جور. یعنی کأنّ جای این سؤال ها هم نبود.

س: سؤالات اضافی

ج: آن وقت این، اگر هم بگویم شاید مثلاً امر مولوی خودم باشد، یعنی به عنوان کأنّ ... پس آن جهت هم حالا، حالا ...

س: ??? تفکیک هم هست حاج آقا، با تفکیک هم ???

ج: چی را؟

س: آن بخشی که مشکل ??? قبول نمی کنیم این بخش ???

ج: بله حالا این جا هم یک چیزی توی ...

آقای خوئی فرموده که این یک احتمال است و این احتمال را رد می کند می گوید قابل قبول نیست، قرینه ی داخلی داریم که این نمی شود مراد باشد. احتمال دوم، که قرینه ی داخلی را حالا برمی گردیم بعد، این ها فعلاً شاکله ی فرمایش ایشان بود. احتمال دوم این است که این «ما» موصوله باشد مثل قبلی ولی «من، من» بیانیه باشد نه تبعیض. حالا ابتداءً این جور من بیانیه، یعنی اذا امرتکم به یک شیء کلی که دارای افراد مصادیقی هست فأتوا منهم ما استطعتم، از افراد او هر مقداری که استطاعت دارید بیاورید.

بعد ایشان می فرماید که حالا ما گفتیم بیانیه ولی بعید نیست که «من» بیانیه هم بازگشت آن به چی باشد؟ به همان «من» تبعیض باشد. و می فرمایند از باب این که چه یک مرکب و کل ذا اجزاء مقصود باشد «من» می شود استعمال کرد، چه یک کلی ذا افراد باشد، این ها هر فردی این جا «من» می شود گفت. مثلاً دوتا مثال می زنند، می گویند شما می توانید بگویید «اشتریت من البستان نصفه» خب این تبعیض است دیگر یعنی نصف این بستان «من البستان نصفه» یا بگویید «لا املك من البستان الا واحداً» این جا یعنی از بستان هایی که توی عالم است من فقط یک بستان مالک هستم که این، این جا «من» همان تبعیض است، نه این که این جا بگوییم «من» تبعیض نیست و بیانیه هست.

س: خب این را ??? تبعیضی است، قبلی گفتید این خلاف است، یعنی تبعیضی از کلی نه از کل ...

ج: که بعض آن یعنی بعض افراد آن هستند درحقیقت و الا آن که ...

س: حاج آقا اگر بیان خود شیء باشد چی؟ این که دیگر هیچ گونه نمی شود

ج: بله؟

س: «من» بیانیه باشد بیان خود شیء باشد، کأنه فرموده فأتوه ما استطعتم، یعنی آن را به جا بیاورید تا زمانی که قدرت دارید. اگر «من» بیانیه به این معنا باشد که دیگر اصلاً با تبعیض سازگار نیست که. اذا امرتکم بشیء فاتوه ما استطعتم، به جا بیاورید تا زمانی که قدرت دارید، امروز قدرت دارید به جا بیاورید فردا قدرت تان زائل شد به جا بیاورید. «من» بیانیه به این توضیح دیگر به تبعیض ربطی ندارد.

س: «من» این جا زائد بیانیه است ...

ج: حالا حاصل فرمایش ایشان، ایشان این احتمال دوم هم می گویند این احتمال دوم هم ولو فی نفسه هست ولی باز به قرینه ی داخلی با مورد روایت نمی سازد، فلذا این هم می گوئیم ...

س: چرا نمی سازد؟ چه جور نمی سازد؟

ج: بله؟ چطر قبلی نمی ساخت؟

س: قبلی فرق می کرد، ما اتفاقاً از تبعیضیه ی قبلی بعض از کل فهمیدیم ...

ج: آقا خلاصه اش این است حالا یک کلمه بگوئیم، ایشان این حرفش این است می گوئید به مورد چرا نمی سازد؟ می گوید برای این که در حج مسلّم است قطعی است عامتاً مثلاً و خاصتاً که کسی که یک بخشی از حج را نمی تواند انجام بدهد، طوافش را مثلاً نمی تواند انجام بدهد، قدرت اصلاً ندارد ...

س: به او نمی گویند بقیه را ...

ج: نمی گویند بقیه را انجام بده. پس با مورد نمی سازد که بگوئید وقتی بعض اش را نمی توانی، و خروج مورد چی می کند؟ مستهجن است، پس باید یک جوری معنایش باشد که با مورد بسازد، این در آن. بعدی هم همین جور بود. بابا تا هر مقدار که از افراد هرچی می توانید بیاورید. ما یک بار حجة الاسلام رفتیم دیگر ساقط است، هر مقدار از افرادش می توانید بیاورید، این هم نیست....

س: یعنی الان داریم با ضرورت ....

ج: خب آره دیگر، یعنی از ....

س: ?? قرینه‌ی داخلیه‌ای که ...

ج: نه قرینه‌ی داخلیه سؤال سائل که از حج بود، قرینه‌ی داخلیه این بود که سؤال سائل از حج بود، حج هم بالضروره در اسلام حکمش این نیست. پس و پیامبر هم (ص) نمی‌شود بگوییم کلامی فرموده که مورد سؤال را نمی‌گیرد.

س: آقا طرف از ضروری پرسیده، حضرت دارد احتمالاً در مورد ضرورت ...

ج: نه حضرت این جوابی که دارند می‌دهند باید به تکلیف به مورد باشد، نمی‌توانند حضرت بفرمایند بعض آن را بیاور چون مسلم است نیست، نمی‌توانند بگویند تا افرادی که از او مقدورت هست بیاور ...

س: الان بعض که هیچی، جواب دادیم بعض از افراد را می‌خواهیم بگوییم ...

ج: پس بنابراین باید ...

س: بعض افراد کجا ...

ج: حالا اجازه بدهید من این خلاصه‌ی کلام ایشان را بگویم اشکال سوم ...

پس بنابراین باید بگوییم چی؟ باید بگوییم این «من» زائده است نه تبعیض است نه بیانیه است «من» زائده است، حالا این «ما» هم ما موصوفه بگیرید یا زمانیه بگیرید دیگر فرقی نمی‌کند. معنایش چی می‌شود؟ معنایش این می‌شود که فأتوا مادامی که قدرت دارید یا در زمانی که قدرت دارید یا فأتوا آن چیزی را که قدرت دارید. پس این دلالت می‌کند بر این که تکالیف مشروط به قدرت است. ایشان می‌فرمایند به قرینه‌ی این که آن دو احتمال قبلی قرینه‌ی بر خلافتش داریم ولو فی نفسه احتمال بخصوص آن اولی احتمالش وجود دارد، پس معنای حدیث باید همین سومی باشد و این سومی ربطی به بحث ندارد بلکه دلالت بر اشتراط قدرت می‌کند. بنابراین روایت علاوه بر این که سندش ضعیف است، علاوه بر این که متن آن مردد است بین ما یصح الاستدلال و ما لا یصح الاستدلال ضعف دلالتی دارد، چون به این قرینه‌ای که گفتیم معنای روایت این است که تکلیف مشروط به قدرت است و این ربطی به بحث ما ندارد، خب این فرمایش ایشان است. این این‌جا بخصوص حالا من یک مقداری دغدغه داشتم که وقتی این روایت خیلی ضعیف سند دارد حالا ما چقدر وقت صرف دلالتش و بحث‌های دلالتی‌اش بکنیم ولی با توجه به نقل سید مرتضی و اسناد جزمی سید مرتضی، خب از نظر ضعف سند خدمت شما یک قوتی پیدا کرد فلذا دیگر حالا این می‌طلبد که ما در دلالت آن بحث بکنیم.

در منتفی ظاهراً خواسته جواب بدهد از این که نه این قرینه‌ی شما قرینه‌ی بر عدم امکان اراده‌ی اول نیست. یک بیانی ایشان دارد این را نقل می‌کنیم، بگذارید این را خودم هم جوابی آماده کردم که آن هم ان شاء الله برای جلسه‌ی بعد. منتها جلسه‌ی بعد که دیگر حالا ظاهراً جناب آقای شیرمهد صلاح دانستند که ما تعطیل کنیم و از نوزدهم قبل از آن درس رسمی حوزه به یک هفته از بیست و ششم درس رسمی حوزه شروع می‌شود، آن یک هفته را ما این باقی‌مانده را مثلاً ولو به این که در یک روز مثلاً دوتا جلسه داشته باشیم، داشته باشیم که دیگر مثلاً بیست و ششم از اول... آن خاتمه هم بنا نداریم این جا بحث کنیم چون یک رسم نابجایی درست شده هی همه تبعیت کردند. باید خاتمه فی شرایط الاصول باید بعد از مباحث همه‌ی اصول باشد که یکی‌اش هم استصحاب است نه بیایی این وسط قرارش بدهی. براءت و اشتغال را بحث بکنی، این وسط شرایط را بگویی بعد دوباره بروی سراغ استصحاب. خب باید همه‌ی این‌ها تمام بشود بعد بروی سراغ شرایط عمل به اصول چی هست؟ فلذا ما آن شرایط را می‌گذاریم بعد از استصحاب، دیگر این جا تبعیت از اصحاب این جا لازم نیست. فلذاست که ان شاء الله بیست و ششم همان بحث استصحاب را عرض می‌کنیم. متن مان هم همین مصباح قرار می‌دهیم بهتر از کفایه هست متن قرار دادن. چون مشتمل بر مطالب کفایه هست منظم‌تر و ناظر به بیشتر حرف‌های اصلی هست. این را محور قرار می‌دهیم ...

س: برای استصحاب را می‌فرمایید؟

ج: بله دیگر همین‌طور که این قسمت را چیز قرار دادیم متن بر این را آقایان می‌خواهند کار کنند، محورشان را همان ترتیب مباحثش را همان چیز قرار بدهند. ان شاء الله حالا دیگر تتمه‌ی کلام برای نوزدهم ان شاء الله.

و صلی الله محمد و آله الطاهرين.

پایان